فرهیختگان

سیاست

پنجشنبه ۸ آبان ۱۴۰۴
شماره ۴۵۴۴
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

طرح محرمانهٔ آمریکا برای ربایش مادورو و تغییر نظام سیاسی در ونزوئلا شکست خورد

دزدان هوایی کارائیب

علی ملکی
خبرنگار گروه سیاست

تنش‌های میان ایالات متحده و ونزوئلا سال‌هاست به یکی از کانون‌های درگیری ژئوپلیتیکی در آمریکای لاتین تبدیل شده است. ریشه دشمنی واشنگتن با کاراکاس به دوران هوگو چاوز، رئیس‌جمهور سابق ونزوئلا بازمی‌گردد. در آن زمان، ونزوئلا با ملی‌سازی صنعت نفت و نزدیکی به کشورهایی چون کوبا، ایران و روسیه از مدار واشنگتن خارج شد. نیکلاس مادورو این مسیر را با رویکردی تندتر ادامه داد و در برابر فشارهای آمریکا ایستاد. از آن زمان، ایالات متحده او را به نقض دموکراسی و فساد متهم کرد و با تحریم‌های گسترده، تلاش برای کودتا و حمایت از مخالفان، در پی تغییر نظام سیاسی آن بوده است.

این تقابل با روی کار آمدن دولت دوم ترامپ اوج گرفته و به مرحله‌ای رسیده است که ایالات متحده به دریای کارائیب لشکرکشی کرده و مانورهای نظامی سنگین در نزدیکی این کشور برگزار می‌کند و بارها ونزوئلا را به حمله مستقیم تهدید کرده است. در تازه‌ترین اقدام، خبرگزاری آسوشیتدپرس پرده از یک عملیات محرمانه ۱۶ ماهه برای ربایش مادورو برداشته است. این گزارش توجه بسیاری از ناظران بین‌المللی را به خود جلب کرده و سطح تنش میان ایالات متحده و ونزوئلا را وارد فاز جدیدی کرده است.

عملیات محرمانه برای ربایش مادورو

بر اساس داده‌های آسوشیتدپرس، در اواخر ماه آوریل ۲۰۲۴ (اوایل اردیبهشت ۱۴۰۳) گزارشی از سفارت آمریکا در جمهوری دومینیکن به دست مسئولان رسید که طبق آن یک «خبرچین» مدعی بود اطلاعاتی درباره «هواپیماهای نیکلاس مادورو» دارد. این گزارش جرقه نقشه خباثت‌آمیزی را زد که هدف نهایی‌اش ربایش مادورو بود. فردی به نام لوپز وابسته به بخش تحقیقات امنیت داخلی در سفارت و از تکاوران سابق ارتش آمریکا، مأمور شد پرونده را پیگیری کند. لوپز که آن زمان مشغول آخرین مأموریت‌هایش پیش از بازنشستگی بود، از مقامات دومینیکن و مافوق‌های خود اجازه گرفت تا چند خلبان ونزوئلایی را برای گفت‌وگو دعوت کند. آن‌ها خلبانان را جداگانه به اتاقی کوچک در کنار آشیانه بردند و درباره سوابق پرواز، مسیرها و افرادی که جابه‌جا کرده بودند پرس‌وجو کردند. در میان آنان، ویگاس، سرهنگ نیروی هوایی و عضو گارد افتخار ریاست‌جمهوری هم حضور داشت که به‌عنوان خلبان شخصی مادورو شناخته می‌شد.

گفت‌وگو با ویگاس ابتدا عادی بود. او درباره سلبریتی‌هایی که جابه‌جا کرده و عکس‌هایی که از سفرهایش ثبت کرده بود صحبت کرد و حتی تصاویری از خود با «هوگو چاوز» و مادورو نشان داد. اما لوپز هدف دیگری داشت. او می‌خواست خلبان را متقاعد کند که هواپیمای رئیس‌جمهور را به‌طور مخفیانه منحرف کند تا مقامات آمریکایی بتوانند مادورو را بازداشت کنند. بدون اطلاع ویگاس، یکی از همکاران لوپز مکالمه را ضبط کرد. در پایان آن دیدار لوپز پیشنهادش را مطرح کرد؛ وعده‌ای که در ازای همکاری، خلبان را یک‌شبه ثروتمند می‌کرد. به گفته آسوشیتدپرس، مکان انتقال می‌توانست «جمهوری دومینیکن»، «پورتوریکو» یا یکی از پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه از جمله «گوانتانامو» باشد. ویگاس شماره‌اش را در اختیار لوپز گذاشت؛ اما پاسخ قطعی نداد و سرانجام خلبانان به ونزوئلا بازگشتند.

ما ونزوئلایی‌ها از جنس دیگری هستیم

لوپز پیگیری پرونده را ادامه داد. طی ۱۶ ماه او حتی پس از بازنشستگی ویگاس تماس گرفت و در تاریخ‌هایی مانند ۷ آگوست پیام‌هایی فرستاد که حاوی لینکی به اطلاعیه افزایش جایزه دستگیری مادورو تا ۵۰ میلیون دلار بود. او در تلاش بود خلبان را متقاعد کند «در سمت آمریکا» قرار گیرد؛ اما گفت‌وگوها به نتیجه نرسید. ویگاس در پیامی لوپز را «بزدل» خواند و نوشت «ما ونزوئلایی‌ها از جنس دیگری هستیم. آخرین چیزی که هستیم خائن است» و شماره او را بلاک کرد.

در همین دوران، دولت ایالات متحده به‌تدریج پرونده‌ای برای توقیف چند جت متعلق به مادورو آماده کرد. یکی از این هواپیماها در سپتامبر ۲۰۲۴ توقیف شد و دیگری در فوریه ۲۰۲۵. پس از ناکامی تلاش مستقیم برای جذب خلبان، لوپز و برخی مخالفان مادورو دست به اقدامات دیگری زدند تا رهبر ونزوئلا را تحت فشار روانی قرار دهند. یکی از نزدیکان مخالفان، مارشال بیلیگسلیا در فضای مجازی به دنبال آزار سایبری و انتشار تصاویر مرتبط رفت. عکسی که نشان‌دهنده ملاقات لوپز و ویگاس بود، در شبکه اجتماعی ایکس منتشر شد؛ تصویری که تلاش داشت بر صداقت یا تهدید طرح صحه بگذارد.

ونزوئلا: واشنگتن به دنبال تغییر نظام سیاسی در ونزوئلاست

اکنون مقامات ونزوئلا از احتمال حمله نظامی مستقیم آمریکا می‌گویند. «ایوان خیل پینتو» وزیر خارجه ونزوئلا هشدار داده است که سازمان سیا در حال طراحی یک «عملیات ساختگی» علیه یک کشتی نظامی آمریکایی در دریای کارائیب است تا پس از وقوع آن، ونزوئلا مقصر جلوه داده شود و واشنگتن بهانه لازم برای اقدام نظامی را به دست آورد. هم‌زمان، مقام‌های امنیتی ونزوئلا اعلام کرده‌اند چند «مزدور» مرتبط با سیا را که قصد اجرای چنین حمله‌ای را داشته‌اند، بازداشت کرده‌اند. «طارق ویلنام صعب» دادستان کل ونزوئلا هم در گفت‌وگویی با شبکه بی‌بی‌سی تصریح کرده است که هدف اصلی ایالات متحده از تلاش برای تغییر نظام سیاسی در کاراکاس، تسلط بر منابع غنی طلا، نفت و مس این کشور است. او این اقدامات را ادامه زنجیره‌ای از «توطئه‌های شکست‌خورده» علیه دولت مادورو دانسته است.

در همین راستا، «خوزه رافائل سیلوا آپونته» سفیر ونزوئلا در تهران در گفت‌وگویی تأکید کرده آمریکا در روزهای اخیر تهدیدهای خود را علیه ونزوئلا افزایش داده و حتی از اعزام کشتی‌های جدید به منطقه خبر داده است. او اظهارات مقامات آمریکایی را تهدیدی جدی علیه دولت ونزوئلا و تمام منطقه کارائیب می‌داند و هدف نهایی واشنگتن را تغییر نظام در ونزوئلا و غارت ثروت‌های ملی این کشور اعلام کرده است.

رژیم چنج علیه کاخ سفید

مقامات آمریکایی هم در این باره نظرات متفاوتی دارند. سناتور جمهوری‌خواه لیندسی گراهام در گفت‌وگو با شبکه سی‌بی‌اس اعلام کرده دونالد ترامپ قصد دارد اعضای کنگره را درباره احتمال گسترش عملیات نظامی در آمریکای لاتین، از جمله انتقال حملات از دریا به خشکی علیه ونزوئلا توجیه کند. به گفته گراهام، این حملات زمینی «کاملاً محتمل» است.

چند هفته قبل از این سخنان، ناوگان بزرگی از کشتی‌های جنگی، هواپیماهای اف-۳۵ و یک زیردریایی هسته‌ای به بهانه مبارزه با قاچاق مواد مخدر به دریای کارائیب اعزام شد که بزرگ‌ترین تحرک نظامی آمریکا در منطقه از زمان حمله به پاناما در سال ۱۹۸۹ است. از آن زمان امروز چندین حمله هوایی در کارائیب و اقیانوس آرام انجام شده که به گفته منابع ونزوئلایی، ده‌ها کشته برجای گذاشته است.

با این حال، در داخل آمریکا نیز همه با این رویکرد موافق نیستند. سناتور رند پال هشدار داده است که برخی چهره‌های بانفوذ مانند لیندسی گراهام و مارکو روبیو، وزیر امور خارجه آمریکا سعی دارند ترامپ را به سمت «تغییر رژیم» در ونزوئلا سوق دهند. رند پال هشدار داده است که اگر ترامپ به «رئیس‌جمهور تغییر رژیم» تبدیل شود، ممکن است پایگاه سیاسی‌اش در داخل کشور از هم بپاشد. درحالی‌که تهدیدها در کارائیب افزایش یافته و تنش دیپلماتیک میان واشنگتن و کاراکاس به بالاترین حد در سال‌های اخیر رسیده، با این حال ونزوئلا تأکید دارد آماده دفاع از تمامیت ارضی و منابع ملی خود در برابر چیزی که آن را «امپریالیسم جدید آمریکا» می‌نامند، است.

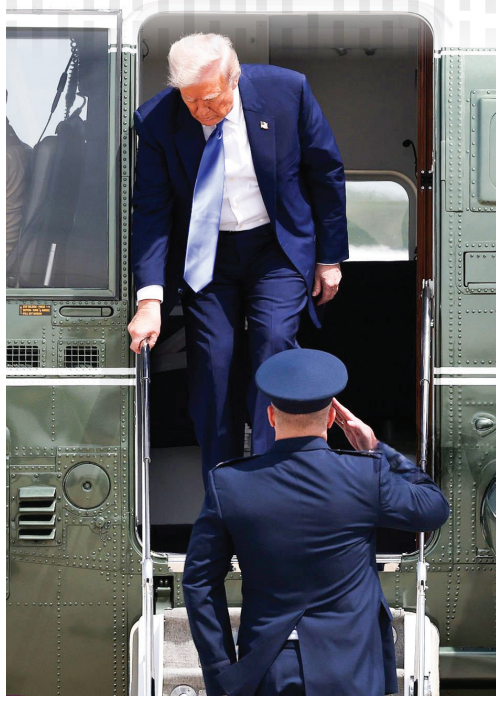

ادامه از صفحه یک

اصلاح کنم نه در چادر که در فضای نومیدی می‌نویسم. می‌نویسم درحالی‌که در بین گلوله‌ها و بمباران‌ها نفسم بند می‌آید. می‌نویسم درحالی‌که هر کلمه می‌تواند آخرین کلمه باشد. می‌نویسم، درحالی‌که صدای هواپیماها خاموش نمی‌شود. آرام نمی‌گیرد. صدای برادران کوچکم که از گرسنگی و هراس زار می‌زنند، به گوش می‌رسد. من هم به‌غیراز این برگه‌های کاغذ چیزی ندارم.[۳] من این کتاب را به‌خاطر این نمی‌نویسم که شما را بگریانم یا شما هنگامی که کتابم را می‌خوانید؛ بگویید: «بینوا تو!» می‌نویسم تا بار این نوشته برعهده شما بماند تا مسئولیت این روایت و رؤیا را بر دوشتان قرار دهم. مسئولیت اینکه تو می‌دانی. مسئولیت اینکه شاهد این روایتی. این یک کتاب ادبی نیست. شهادتی است که از زیر آتش روایت می‌شود. زمانه‌ای که در صفحه تلویزیون‌ها نشانی از حقیقت نیست. شهادتِ زخمی است که نمی‌خواهد التیام یابد تا صدایش زنده بماند. از احساسات سخنی نمی‌گویم. از وجدانی می‌گویم که هنوز تباه نشده باشد، از انسانی که هنوز به سنگ تبدیل نشده است. از خواننده‌ای که کتاب را نمی‌بندد و می‌گوید: «چه مصیبتی!» بعد می‌رود و قهوه‌اش را جرعه‌جرعه می‌نوشد. می‌نویسم تا این کشتار فراموش نشود. تا نامم محو نشود. نام شهر من. تا سیمای برادران کوچکم که در روزگار کشتار مردم فلسطین زندگی کردند. در خانه و بستری که ترکش‌ها تکه‌تکه‌اش کرده بود. در جست‌وجوی تکه‌ای نان سوخته بودند. این کتاب را بخوان؛ اما نه آن‌گونه که رمانی را می‌خوانند، بلکه مانند کسی که سنگ مزاری را بر می‌دارد. گوری را می‌شکافد. مانند کسی که صدایی را از زیر آوار می‌شنود. آن صدا می‌گوید: «من اینجا هستم... شاید بازهم زندگی کنم. اگر تو فقط سخنی بگویی.»

سفرم از خانه تا خیمه

در شامگاه هفتم اکتبر ۴ مرگ به سمت بیت حانون می‌خزید و پیش می‌آمد ارتشی همانند ملخ‌های بشری هرچه‌رادر برابرش می‌دید ویران می‌کرد و می‌بلعید. گلوله‌ها و بمب‌ها بدون وقفه فرو می‌بارید. هر چیزی را ویران و نابود می‌کرد. با خانواده‌ام در طبقه همکف ساختمان زندگی می‌کردیم. ۳۶ نفر بودیم. پدربزرگم و هر کسی که نام پدربزرگم بر او بود. در هراسی سنگین نشسته بودیم. پرسشی سوزنده در ذهنمان شعله‌ور بود:

کجا برویم؟

چه پیش خواهد آمد؟

قلب‌هایمان به لرزه افتاده بود. صدای انفجار خاموش نمی‌شد. همان لحظه‌ای که هواپیماها خانه همسایه‌مان را بمباران کردند؛ داشتند برای آوارگی آماده می‌شدند. می‌خواستند از مرگ بگریزند، مرگ شتاب بیشتری داشت. گریبان آن‌ها را گرفت.

یکی از خویشاوندان که مغازه لباس‌فروشی در نزدیکی بیمارستان شفاء داشت، تماس گرفت. گفت نزد او برویم. زمانی برای اندیشیدن نبود. رفتیم. سفری آکنده از رنج و اندوه. سفر مرگ. پدربزرگم و یکی از عموهایم اتومبیل داشتند. بچه‌ها را سوار ماشین‌ها کردیم. خودمان پیاده راه افتادیم. از خیابان خودمان به سمت خیابان اصلی حرکت کردم. خشکم زد. مبهوت ماندم. انگار با صحنه قیامت روبه‌رو شده بودم. خیابان غلغله جمعیت بود. همه می‌دویدند. هیچ‌کس نمی‌دانست به کدام سمت بایست برود؟ از مرگ به‌سوی امری ناشناخته می‌دویدند. ناگاه هواپیماها بازار مرکزی را بمباران کردند. مکان آکنده از تکه‌های بدنه‌ای تکه‌پاره‌ای شده بود که چند لحظه پیش در جست‌وجوی راه نجاتی بودند. مثل سنگ بر جایم مانده بودم. دست‌هایم لرزش داشت. تنم می‌لرزید. با چشمان هراسیده و بی‌فروغ به قتلگاهی که در برابرم بود نگاه کردم. صدای پدرم را شنیدم. دست مرا با شدت گرفته بود و می‌گفت: «پسر عزیزم! ما در مانده و بی‌پناه هستیم. اگر اینجا بمانی، تکه‌های بدن تو هم با همین بدن‌های تکه‌پاره‌شده یکی می‌شود.» واقعیت هراسناک بود. راهمان را ادامه دادیم. هر گامی که برمی‌داشتیم، مرگ همراهمان بود. بعد از دو ساعت به بیمارستان شفاء رسیدیم. در آنجا پدربزرگم و بچه‌ها بی‌درنگ به سمت ما هجوم آوردند. ما را در آغوش کشیدند. اشک می‌ریختند. ما فقط دو ساعت از آن‌ها دور مانده بودیم؛ اما این دوساعت زمان معمول نبود. دو ساعت از ساعات جهنم بود. در آن جای بسیار تنگ لباس و پتو و ملافه پیدا کردیم. از مادربزرگم پرسیدم: «اینها از کجا رسیده؟» چون ما از خانه‌مان چیزی همراهمان نیاورده بودیم. مادربزرگم تبسم کرد و گفت: «دنیا هنوز جای خوبی است!» وقتی اتومبیل ما اینجا رسید، مردم این محله منتظر ما بودند. به استقبال ما آمده بودند. برای خدمت به ما انگار با هم مسابقه گذاشته بودند. هر کسی از خانه‌اش چیزی برایمان آورده بود. به‌رغم این همه مصیبت که بر آن‌ها گذشته است؛ مردم بزرگوار و باصفایی هستند.

پی‌نوشت:

* کتاب «شهادة من جحیم الابادة»، «شاهدی از دوزخ انسان‌کشی» نوشته وسام سعید روایتی استثنایی از مقاومت در غزه است که اخیراً به‌نگارش درآمده و قرار است ترجمه آن به قلم سیدعطاءالله مهاجرانی هر هفته در شماره پنجشنبه‌های روزنامه «فرهیختگان» در همین ستون منتشر شود.

۱) وسام سعید نویسنده این کتاب اهل بیت حانون است. بیت حانون در منتهای شمال شرق کرانه غزه است. فلسطینی‌های بیت حانون در دوره اشغال بارها ناگزیر از هجرت و آوارگی شده و بازگشته‌اند.

۲) رژیم اشغالگر اسرائیلی مرحله نخست آتش‌بس را نقض کرد. جنگ و کشتار فلسطینی‌ها را از ۱۸ ماه مارس ۲۰۲۵ (برابر با ۲۸ اسفندماه ۱۴۰۳) ادامه داد.

۳) در آغاز این کتاب را با قلم و کاغذ می‌نوشتم. پس از آن مطلب را از طریق تلفن موبایل به نسخه الکترونیکی تبدیل کردم.

۴) هفتم اکتبر ۲۰۲۳ (۱۵ مهرماه ۱۴۰۲) روزی است که گردان‌های مقاومت فلسطین عملیات نظامی بزرگی را علیه پایگاه‌های نظامی و شهرک‌نشینان اسرائیلی در اطراف کرانه غزه سازمان دادند.

شاهدی از دوزخ انسان‌کشی * (بخش ۲)

انفجار وسط بازی آتش‌بس

مصطفی رضایی
خبرنگار

درحالی‌که نگاه جهانیان به نوار غزه و مذاکرات شکننده آتش‌بس دوخته شده، تحرکات تازه‌ای در کرانه باختری در حال شکل‌گیری است که می‌تواند نه‌تنها آینده فلسطین، بلکه نظم سیاسی خاورمیانه را نیز دگرگون کند. باند تبهکار اسرائیل در ماه‌های اخیر گام‌هایی برداشته که ناظران آن را آغاز مرحله رسمی الحاق کرانه باختری به سرزمین‌های اشغالی می‌دانند؛ اقدامی که نه‌تنها نقض آشکار قوانین بین‌المللی است، بلکه تهدیدی جدی برای هرگونه صلح پایدار در منطقه تلقی می‌شود.

از اشغال تا الحاق؛ مروری تاریخی

کرانه باختری از سال ۱۹۶۷، پس از جنگ شش‌روزه، به اشغال اسرائیل درآمد. جامعه جهانی در قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت از جمله قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸، خواستار عقب‌نشینی رژیم از سرزمین‌های اشغالی شد. اما در شش دهه گذشته، اسرائیل نه‌تنها از این مناطق عقب ننشست، بلکه با احداث ده‌ها شهرک یهودی‌نشین، جاده‌های ویژه نظامی و اعمال تدریجی قوانین داخلی خود، نوعی الحاق غیررسمی را به اجرا گذاشت و اشغالگری خود را گسترش داد.

بر اساس توافق‌های اسلو در دهه ۹۰ میلادی، قرار بود کرانه باختری به مناطق «A، B و C» تقسیم شود تا زمینه برای تشکیل دولت مستقل فلسطینی فراهم گردد؛ اما امروز بیش از ۶۰ درصد این سرزمین (منطقه C) تحت اشغال کامل اسرائیل است و ده‌ها هزار واحد مسکونی جدید در آن ساخته شده است. این روند، به‌تدریج چهره جغرافیایی و جمعیتی منطقه را دگرگون کرده و عملاً راه‌حل «دو دولت» را بی‌معنا ساخته است.

گام‌های جدید در سایه سکوت

در هفته‌های اخیر، کابینه رژیم صهیونیستی طرح‌هایی را مطرح کرده که بر اساس آن، قوانین مدنی اسرائیل در برخی مناطق کرانه باختری اجرا شود. وزیر دارایی اسرائیل، بزالل اسموتریچ که خود از ساکنان شهرک‌های یهودی است، آشکارا از «ضرورت اعمال حاکمیت اسرائیل بر ۸۰ درصد کرانه باختری» سخن گفته است. در همین حال، سازمان ملل متحد در گزارش اخیر خود (مارس ۲۰۲۵) اعلام کرد اسرائیل «روند الحاق تدریجی» را تسریع کرده و اشغال زمین در کرانه باختری به بالاترین سطح در سه دهه اخیر رسیده است.

واکنش‌ها و موضع آمریکا

نکته قابل توجه در این مرحله، واکنش غیرمنتظره برخی مقامات آمریکایی از جمله دونالد ترامپ است. او که در دوره نخست ریاست‌جمهوری‌اش با انتقال سفارت آمریکا به قدس و به‌رسمیت‌شناختن حاکمیت اسرائیل بر جولان، عملاً به یکی از نزدیک‌ترین متحدان تل‌آویو بدل شده بود، این بار در برابر طرح اشغال موضعی منتقدانه اتخاذ کرده است. ترامپ در اظهارات اخیرش، طرح اشغال را «غیرقابل قبول» خوانده و هشدار داده است که در صورت اجرای آن، اسرائیل «حمایت سیاسی و دیپلماتیک آمریکا» را از دست خواهد داد. این موضع، هم‌زمان با سفر معاون او، جی‌دی ونس به تل‌آویو اعلام شد. سفری که در جریان آن حتی وزیر خارجه ایالات متحده، مارکو روبیو نیز نسبت به «خطر نابودی آتش‌بس غزه در صورت الحاق کرانه باختری» هشدار داد. به نظر می‌رسد دولت آمریکا نگران آن است که چنین اقدامی طرح صلح ترامپ را عملاً غیرقابل اجرا کند، آتش بحران جدیدی را در منطقه برافروزد و روند بازسازی و مذاکرات غزه را نابود کند.

تهدیدی برای آتش‌بس غزه

روند اشغال کرانه باختری در حالی شدت گرفته که نوار غزه در وضعیت شکننده آتش‌بس قرار دارد. تجربه نشان داده است که هر اقدام تحریک‌آمیز در کرانه باختری، به‌سرعت می‌تواند به واکنش گروه‌های مقاومت در غزه منجر شود. الحاق رسمی یا گسترش شهرک‌سازی‌ها، از دید فلسطینیان، نه‌تنها نقض حاکمیت ملی آن‌ها بلکه نشانه شکست کامل مذاکرات سیاسی است. در چنین شرایطی، احتمال فروپاشی آتش‌بس و بازگشت به دور جدیدی از درگیری‌ها کاملاً محتمل است. علاوه بر این، ادامه سیاست اشغال و توسعه شهرک‌ها، موقعیت کشورهای عربی حامی صلح مانند اردن و مصر را نیز دشوار می‌کند. این کشورها نگرانند که اشغال، موج تازه‌ای از خشونت و بی‌ثباتی را در مرزهایشان ایجاد کند و افکار عمومی عرب را علیه توافقات عادی‌سازی بشوراند.

ابعاد حقوقی و سیاسی

از منظر حقوق بین‌الملل، الحاق سرزمین اشغالی نقض صریح اصل بنیادین «عدم تحصیل سرزمین از طریق جنگ» است؛ اصلی که پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان یکی از ستون‌های نظم بین‌المللی شناخته می‌شود. شورای امنیت، دیوان بین‌المللی دادگستری و حتی متحدان غربی اسرائیل بارها تأکید کرده‌اند چنین اقدامی فاقد وجاهت قانونی است. اما آنچه امروز در عمل رخ می‌دهد، نوعی اشغال خزنده است؛ یعنی گسترش تدریجی شهرک‌ها، محدودکردن دسترسی فلسطینیان به منابع طبیعی و اعمال قوانین اسرائیلی بر یهودیان ساکن منطقه، درحالی‌که فلسطینیان همچنان تحت قوانین نظامی باقی می‌مانند. نتیجه چنین تبعیض ساختاری، چیزی جز نظامی آپارتایدگونه نیست که از سوی نهادهای بین‌المللی و حتی برخی محافل آکادمیک غربی نیز چنین توصیف شده است.

پیامدها و چشم‌انداز

اگر طرح اشغال عملی شود، نه‌تنها ایده تشکیل دولت فلسطینی از بین خواهد رفت، بلکه اسرائیل عملاً مسئولیت کامل میلیون‌ها فلسطینی ساکن کرانه باختری را بر عهده می‌گیرد؛ مسئولیتی که از نظر امنیتی و اقتصادی برای خود رژیم نیز سنگین و پرهزینه خواهد بود. از سوی دیگر، جهان عرب و اسلام که اکنون درگیر ترمیم زخم‌های جنگ غزه و تلاش برای بازسازی اعتماد در منطقه است، اشغال را نوعی اعلام جنگ جدید تلقی خواهد کرد. به بیان دیگر، اگر غزه امروز در سکوتی شکننده به سر می‌برد، اشغال کرانه باختری همان جرقه‌ای است که می‌تواند این سکوت را به انفجاری تازه بدل کند.

جمع‌بندی

اسرائیل با پیشبرد سیاست اشغال، نه‌تنها صلح را دورتر می‌سازد، بلکه با بی‌اعتنایی به قوانین بین‌المللی، مشروعیت خود را نیز در سطح جهانی تضعیف می‌کند. آنچه اکنون نیاز است، فشار واقعی جامعه جهانی و کشورهای منطقه برای توقف این روند است؛ چراکه هر متر از زمین‌های اشغال‌شده، فاصله‌ای است میان مردم منطقه و آینده‌ای عادلانه‌تر. اشغال کرانه باختری اگر بی‌پاسخ بماند، می‌تواند همانند آتشی زیر خاکستر، آتش‌بس غزه را نیز در خود بسوزاند و خاورمیانه را بار دیگر در مسیر بحران بی‌پایان قرار دهد.

فراتر از لاوروف و جلد روزنامه

ادامه از صفحه یک

وقایع سال‌های ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱ــه تجربه با تفاوت‌ها و شباهت‌های بسیار هستند، فعلاً از تفاوت‌ها عبور می‌کنیم هر سه این اعتراض‌ها از نظر شکل وقوع شبیه هم بودند، آتش برپا کردن به سه عنصر نیاز دارد، بستر آتش که همان هیزم و مواد اشتعال‌زا می‌شود، هوا به‌مثابه دنده‌ای بر آتش و جرقه‌ای برای وقوع.

در آن سه سال هر سه عنصر وجود داشت، اراده خارجی و طراحی دشمن به‌مثابه هوا، بستر اعتراضی به‌مثابه ماده اشتعال‌زا و وقوع یک تکانه اجتماعی به‌مثابه جرقه.

غیر از اراده خارجی ۲ عنصر دیگر در دست ماست، هر چقدر بتوانیم آن‌ها را کنترل کنیم پروژه آتش بیشتر به شکست نزدیک می‌شود، در ۱۳۹۶ ماجرای بانک‌ها در ۱۳۹۸ بی‌تدبیری دولت در مدل اجرای ایده بنزینی و در ۱۴۰۱ داستان گشت نقطه انفجاری و تکانه بودند. پس گام نخست این است که دقت کنیم در حکمرانی خطاهایی از این دست رخ ندهد. اما مهم‌تر از مدیریت تکانه تلاش برای کاهش بستر احتراق یا جمع‌کردن هیزم‌هاست. یعنی کاهش نارضایتی.

به همان سه تجربه برگردیم، به نظر می‌رسد در فرایند تشدید نارضایتی حداقل سه عنصر مشترک در همه آن‌ها وجود داشت.

۱. عدم اطمینان‌بخشی اقتصادی

۲. ناهمگرایی میان مسئولان یا حداقل طیف‌هایی از مسئولان.

۳. دوقطبی فزاینده در جامعه با اقدامات تحریک‌آمیز.

اول: جامعه ایرانی کم‌وبیش شرایط را درک می‌کند، بلوغ رفتاری طیف‌های مختلف مردم در دفاع ملی دوازده‌روزه گواه این مدعاست، کسی از مسئولان انتظار معجزه اقتصادی ندارد؛ اما ترسیم افق روشن یا حداقل آیه یأس نخواندن کم‌ترین انتظار است. از ایده‌های واقعی و روی زمین حرف‌زدن، پرهیز از ادبیات «نمی‌شود»، «نداریم»، «گرسنه‌ایم» و... و انجام اقداماتی فوریت‌دار برای دهک‌های پایین جامعه مثل کالابرگ و... می‌تواند در شرایط فعلی تا حدودی کار کند، القای یک تصویر عقلانی و باتدبیر از حکمرانی و دستگاه اجرایی و خلق یک پرتره کم‌ریسک و قابل‌برنامه‌ریزی از آینده نباید کار دشواری باشد. از سوی دیگر ارائه تصویر غیرمسلط بر امور توسط دولت می‌تواند به‌شدت آسیب‌زا باشد، مثل سال ۱۳۹۸ دولتی که تیغ جراحی در دست داشته باشد و بعد از ماجرا بگوید از زمان عمل خبر نداشته و صبح جمعه متوجه شده در این وضع، مخرب خواهد بود.

دوم: در تجربه سال‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ رئیس‌جمهوری بر مسند امور بود که یکی از کارویژه‌هایش تولید تنش در داخل بود، فردی با زبان تند و تیز که سطح درگیری را به بیشینه‌ترین حد رسانده بود، به شکل طبیعی با چنین رفتاری منتقدان هم در داخل به شکل حداکثری پرخاشگر می‌شدند، جناب پزشکیان اساساً نه به لحاظ فردی چنین خصوصیاتی دارد و نه چنان پروژه شخصی خاصی را دنبال می‌کند، او از این جهت یک امتیاز مثبت تلقی می‌شود که توانسته به شکل نسبی در خصوص شیوه‌های حکمرانی ادبیات مشابه در کشور تولید کند، اما اینکه در کلان ایده‌ها و در لحظات خطیر از اطراف و اکناف سازهای ناهماهنگ نواخته شود می‌تواند به عنصری برای ارائه تصویر ناهمگرا در حکمرانی بدل شود.

ماجرای کشمکش بر سر روسیه از این زاویه قابل‌بحث است، می‌توان ساعت‌ها فارغ از وضع ویژه‌ای که هستیم درباره مواضع تاریخی روسیه و چین از استالین و مائو تا پوتین و شی و لاوروف و... صحبت کرد و شاهدمثال تاریخی آورد؛ اما اگر کمکی به اتخاذ تصمیم درست در شرایط نظم جدید نکند به هیچ دردی نمی‌خورد. ایستادگی کم‌سابقه چین و روسیه در برابر اروپا و آمریکا در ماجرای اسنپ‌بک و نامه‌ها و بیانیه‌های مشترک سه کشور چیزی است که در فهم تاریخ‌زده برخی مسئولان سابق دیده نمی‌شود.

اگر هم‌راهبردشدن با روسیه و چین در شرایط خاص فعلی را به‌عنوان یک راهبرد ملی - ولو موقت - در نظر بگیریم آن وقت اظهاراتی از جنس وزیرخارجه اسبق معنادارتر می‌شود.

این اظهارات از دو جنبه اهمیت پیدا می‌کند، نخست در عرصه سیاست خارجی که بعضاً تبعاتش در اظهارات برخی مسئولان از جمله رئیس مجلس آمده است که منجر به تضعیف روابط می‌شود و دوم که از اولی هم مهم‌تر است عرصه داخلی و اجتماعی و القای این حس است که حتی در بین مسئولان هم یک همگرایی در استفاده از روابط با شرق وجود ندارد و این یعنی عدم درک واقعیت‌ها و وضعیت جدید و اولویت‌ها، یعنی فریادزدن اینکه ماجرا آن‌قدرها هم که به ما می‌گویند جدی نیست و هنوز می‌توان به این دعواهای سطح پایین ادامه داد.

سوم: معنای ساخت دوقطبی و تمایز آن با پذیرش تکثر مشخص است. در جامعه موزاییکی ایران نمی‌توان دیدگاه‌ها و سلایق مختلف را نادیده گرفت. قانون اساسی ظرفیت بزرگی در استفاده از تکثر و آزادی‌های مشروع دارد. دوقطبی اما ایجاد نزاع‌ها و شکاف‌هایی است که دو جمعیت میلیونی را در مجاز یا واقعیت رودرروی هم قرار می‌دهد. اولویت‌های حکمرانی را جابه‌جا می‌کند، انرژی‌ها را هدر می‌دهد، جامعه را خسته و فروبسته می‌سازد، نخبگان ملی را فرسوده می‌کند و در نهایت ایران را ایرانستان می‌کند.

دفاع ملی ۱۴۰۴ نشان داد حفظ ایران تنها با پذیرش همه تفاوت‌ها و تکثرها در چهارچوب قانون اساسی و پرهیز از دوقطبی‌های بلاموضوع ممکن است. کارکرد دوقطبی‌ها به نفع آشوب‌طلبی و کاهش قدرت ملی در تجربه‌های تاریخی معاصر ایران از ۱۳۸۸ تا همین ۱۴۰۱ بر کسی پوشیده نیست، در شرایط فعلی هم این ماجرا کار می‌کند. طیف‌های رادیکال از آن‌هایی که دنبال بنی‌صدریزاسیون جناب پزشکیان بودند تا کاسبان و مشوقان حضور ایران در سیرک شرم‌الشیخ، از بانیان خطاهای بزرگ ۱۴۰۱ تا تئوریسین‌های تسلیم ایران در برابر آمریکا جریان‌های دوقطبی‌زی هستند.

ماجرای اخیر جلد یک روزنامه اصلاح‌طلب را هم می‌توان از این مجرا دید، این قلم از منتقدان کمپین فشار بر رسانه‌های رسمی است و معتقد است در عصر جولان باج‌نیوز، فیک‌نیوز و لشکرهای سایبری و در دورانی که عده‌ای می‌خواهند رسانه را زیر زمین ببرند و مسئولیت حرفشان را نپذیرند، در دوران خطرناک انتقال مرجعیت به بخشی از رسانه‌های ایران‌ستیز، رسانه‌های رسمی باید سلبی و ایجابی تقویت و اصلاح شوند؛ اما اگر رسانه‌ای خلاف امر ملی جامعه را دوقطبی کرد چه؟

رفتن به سراغ یک سوژه ملتهب و بازنمایی آن به‌نحوی که بخش مهمی از جامعه آن را توهین به خود تلقی کنند، یک خطاست و ترمیم‌نکردن آن اشتباه خطایی بزرگ‌تر، شما خواسته یا ناخواسته قربانی تجاوز را چادری ترسیم کرده‌اید و آن فرد را به بخشی از جامعه منتسب کرده‌اید که واقعیت ندارد، حتی اگر معتقد باشید چنین قصدی نداشته‌اید نمی‌توانید نسبت به قضاوت و برداشت مخاطب از عمل خودتان بی‌تفاوت باشید. اهالی آن رسانه می‌توانستند ضمن پذیرش اشتباه و تأکید بر سهوی‌بودن آن از مخاطبانی که چنین برداشتی کرده‌اند، عذرخواهی کنند؛ اما ترجیح دادند با یک بیانیه باز هم بر مخاطب بتازند.

شاید گفته شود این یک خطای موردی است؛ اما اگر در بافتار فعلی جامعه واسازی شود، این کار هم می‌شود بخشی از کمپین دوقطبی‌سازی.

مدیرمسئول:
محمدامین ایمانجانی
قائم‌مقام مدیرمسئول:
مسعود فروغی
سردبیر:
محمد زعیم‌زاده
تلفن و فکس:
۶۲۹۹۹۴۹۵ (۰۲۱)
کدپستی:
۱۱۳۵۶۳۳۸۱۶
چاپ:
چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی
نشانی:
خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری
روبه‌روی ساختمان بورس
ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم